

زمینه‌های تأثیر انسان‌شناسی در قلمرو علوم انسانی

محمدعلی محیطی اردکان / استادیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ؑ

hekmatquestion@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۵ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۷

چکیده

علوم انسانی - آن گونه که از نامش برمی آید - به دانش‌هایی گفته می‌شود که به گونه‌ای با انسان و کنش‌های گوناگون وی سر و کار دارد. از این رو، شناخت حقیقت انسان و ابعاد وجودی او، ویژگی‌های افعال و انفعالات وی، اهداف انسان از کنش‌هایش، نوع رابطه فعالیت‌های دنیوی انسان با پیامدهای دنیوی و اخروی آنها، شناخت مشترکات و تفاوت‌های افراد و مسائلی از این قبیل که در حوزه انسان‌شناسی بحث می‌شود به صورت منطقی در ابعاد گوناگون علوم انسانی تأثیرگذار است. این پژوهش با روش تحلیلی، پس از استخراج مبانی انسان‌شناختی تأثیرگذار در علوم انسانی، زمینه‌های تأثیر آنها در این دسته از علوم را شناسایی و تبیین کرده است.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی، مبانی، علوم انسانی توصیفی، علوم انسانی دستوری.

نقش انسان در شکل‌گیری و گسترش دیدگاه‌های گوناگون در علوم انسانی یکی از مهم‌ترین عرصه‌های پژوهش در حوزه فلسفه علوم انسانی است. نگاهی اجمالی به زیرساخت‌ها و مبانی فلسفی علوم انسانی، اعم از مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، دین‌شناختی و روش‌شناختی نشان از دامنه وسیع مباحث فلسفه علوم انسانی و ضرورت پرداختن به هر یک از آنها برای دستیابی به علوم انسانی مبتنی بر واقع دارد. در این میان، هرچند به لحاظ منطقی و در مقام ثبوت، نخست باید به مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی علوم انسانی پرداخت، اما با توجه به فراوانی نسبی بحث در این دو حوزه به نظر می‌رسد، حوزه انسان‌شناسی از اولویت ویژه‌ای برخوردار است. هرچند نشان دادن ارتباط میان مبانی معرفتی و وجودی از یک سو و مسائل علوم انسانی موجود از سوی دیگر، نیازمند تلاش بیشتری است، اما اصل مباحث انسان‌شناختی در جهان اسلام و غرب، نیازمند بررسی عمیق‌تر است. ضرورت بحث در این حوزه با توجه به اختصاص داشتن علوم انسانی به «انسان» دو چندان می‌شود. شاید بتوان ادعا کرد که برخی دیگر از مبانی علوم انسانی هم به نوبه خود از مبانی انسان‌شناختی تأثیر می‌پذیرند. همچنان که خود انسان‌شناسی هم از جهاتی دیگر متأثر از آنهاست. بنابراین، توجه به انسان به منزله نقطه شروع علوم انسانی و لحاظ ویژگی‌های انسانی به منزله دروازه ورود به دیدگاه‌های گوناگون در حوزه علوم انسانی باید کانون بحث باشد.

اهمیت انسان‌شناسی در برخی علوم انسانی به دلیل ارتباط نزدیک‌تر آنها با انسان دوچندان است. روان‌شناسی از این دسته علوم انسانی است: «درست همان طوری که رفتار فرد تحت تأثیر نظریه شخصی درباره ماهیت انسان قرار دارد، سیر روان‌شناسی نیز از برداشت‌های روان‌شناسان درباره ماهیت انسان اثر می‌پذیرد» (شولتز، ۱۳۷۸، ص ۳۸). حقیقت این است که با مراجعه به بخش‌هایی از روان‌شناسی به عنوان نمونه، می‌توان اذعان کرد که نوع نگرش به انسان، زمینه پیدایش دیدگاه‌های گوناگون در مسائلی از این دست را فراهم آورده است و نظریه‌های شخصیت بر نگرش‌های فلسفی گوناگون به ماهیت انسان بنا نهاده شده است (ر.ک: پروین و جان، ۱۳۸۱، ص ۱۳). این تأثیر را به روشنی می‌توان در اثر معروف *دوان شولتز* با عنوان *نظریه‌های شخصیت* ملاحظه کرد.

بررسی تاریخ تحولات چالشی به نام رابطه علم و دین نشان می‌دهد که اولین بارقه‌های علوم انسانی هم، به دلایل روان‌شناختی و در بستر فاصله‌گیری از دین، روی‌آوری به محصولات فکری انسان و رواج ماتریالیسم علمی بوده است (محیطی اردکان، ۱۳۹۲، ص ۳۰-۳۲). صرف‌نظر از چگونگی و چرایی تحولات گسترده فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از قرن پانزدهم میلادی به بعد، اندیشمندان علوم انسانی با هدف سامان‌بخشی به عرصه‌های گوناگون زندگی بشر، دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارضی را مطرح کرده و کوشیده‌اند تا تأثیر آنها را در حل معضلات بشر نشان دهند. نوع نگاه به انسان و فعالیت‌های وی تأثیر شگرفی در حوزه‌های علوم انسانی داشته و موجب پیدایش دیدگاه‌های کاملاً متفاوت در این حوزه‌ها شده است.

به نظر می‌رسد، مهم‌ترین مباحث انسان‌شناختی را که در اصل طرح علوم انسانی و یا در مسائل آنها تأثیرگذار است، شناسایی کرده، به تبیین عرصه‌های تأثیرگذاری‌شان بپردازد. برای دستیابی به این هدف، پس از مفهوم‌شناسی، پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر لازم است:

- مباحث انسان‌شناسی چه تأثیری در گستره علوم انسانی دارند؟
 - مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی، چگونه در روش‌شناسی آنها تأثیر گذارند؟
 - هدف علوم انسانی بر کدام مبانی انسان‌شناختی استوار است؟
 - مباحث انسان‌شناسی چه تأثیری در تبیین و تفسیر پدیده‌های انسانی دارند؟
 - چگونه می‌توان تأثیر انسان‌شناسی در ارزشیابی و کنترل رفتارهای انسانی را نشان داد؟
- البته هر چند می‌توان تأثیر هر یک از مباحث انسان‌شناختی را در هر بُعدی از ابعاد علوم انسانی به‌صورت تحقیقی مستقل نشان داد، اما گام نخست این است که تصویری کلی از نوع تأثیر این‌گونه مباحث در علوم انسانی ارائه شود، تا چشم‌انداز و نقشه راه روشنی برای پژوهش‌های بعدی ترسیم شود. بر اساس تحقیق نگارنده، مقاله‌ای با این نوع نگاه به رشته تحریر درنیامده است و پرده‌برداری از ابعاد تأثیر انسان‌شناسی در قلمرو علوم انسانی، امری ضروری است.

مفهوم‌شناسی

انسان‌شناسی

منظور از انسان‌شناسی در این تحقیق، هرگونه بحثی درباره انسان نیست، بلکه آن دسته از مباحث بنیادین انسان‌شناسی است که در علوم انسانی تأثیر گذارند. در نگاهی عمیق‌تر، حتی به همه مباحث انسان‌شناختی مؤثر در علوم انسانی هم نمی‌پردازیم، بلکه هدف بررسی آن دسته از مباحث انسان‌شناسی است که به‌صورت مستقیم در علوم انسانی تأثیر گذارند و هرگونه اتخاذ موضع در این‌گونه مباحث موجب تغییری بنیادین در بُعد یا ابعادی از علوم انسانی می‌شود. بنابراین، بحث بر سر این است که علوم انسانی به‌صورت مستقیم چگونه و از کدام مباحث انسان‌شناسی تأثیر می‌پذیرند؟ به این دسته از مباحث انسان‌شناسی، «مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی» می‌گوییم.

همچنین، هر چند درباره شناخت انسان از زوایای گوناگون در دانش‌های علم‌النفس فلسفی، انسان‌شناسی تجربی، خودشناسی (معرفت نفس) و... بحث شده است، اما این پژوهش تلاش دارد با تأکید بر انسان‌شناسی کلان‌نگر، ابعاد وجودی انسان را کانون توجه قرار داده، مباحث را در چارچوب نظری مورد تأکید فلسفه علم مطرح کند. از این‌رو، انسان‌شناسی مورد نظر با آنتروپولوژی که در عرف رایج علمی یکی از شاخه‌های علوم انسانی تجربی است، متفاوت است و مبانی اتخاذ شده در این حوزه در قلمرو همه علوم انسانی حضور خواهد داشت.

علوم انسانی

علوم انسانی که در ادوار تاریخی بار معنایی متعددی داشته است و با اصطلاح‌های گوناگونی از آن یاد شده است، در مقابل علوم طبیعی و علوم پایه است و در این پژوهش به معنای مجموعه‌ای از دانش‌هاست که هر یک از آنها با محوریت بررسی فعالیت‌های انسان از آن جهت که فعالیت انسانی است، درصدد توصیف، تبیین، تفسیر، ارزشیابی و کنترل آنها می‌باشد. این تعریف، شامل فعالیت‌های فردی و اجتماعی است. از این‌رو، در این تحقیق، تأثیر انسان‌شناسی در علوم انسانی مربوط به هر دو حوزه بررسی می‌شود.

علوم انسانی توصیفی و دستوری

علوم انسانی با تعریفی که ارائه شد، شامل دو دسته بحث است: دسته اول، مباحثی است که به صورت مستقیم از واقع گزارش می‌دهند و چپستی، چگونگی، چرایی و ارزش پدیده یا پدیده‌های انسانی را روشن می‌سازند. دسته دوم، مباحثی است که با مدد گرفتن از نتیجه دسته اول، باید و نبایدها، توصیه‌ها و دستورالعمل‌هایی را در راستای دستیابی به هدفی مشخص ارائه می‌دهند. به نخستین دسته از مباحث، علوم انسانی توصیفی و به دسته دوم، علوم انسانی دستوری (هنجاری یا توصیه‌ای) گفته می‌شود. این مقاله، تأثیر انسان‌شناسی را در هر یک از دو جنبه توصیفی و دستوری علوم انسانی بررسی می‌کند. بر این اساس، می‌توان علاوه بر تأثیر انسان‌شناسی در قلمرو، روش و هدف علوم انسانی، تأثیر آن را در هر یک از مؤلفه‌های تعریف کارکردی مزبور از علوم انسانی نشان داد و ساختار بحث را بر این اساس و به شرح زیر بسط داد:

تأثیر در گستره مباحث علوم انسانی

اعتقاد به برخی مباحث انسان‌شناختی موجب گسترش قلمرو علوم انسانی شده و گاهی نیز به دلیل التزام به برخی مبانی انسان‌شناختی، پاره‌ای مسائل از حوزه علوم انسانی خارج شده است. برای نمونه، می‌توان به نقش روح‌باوری در روان‌شناسی اشاره کرد. مکاتبی مانند رفتارگرایی، که برخی فعالیت‌های روح انسان، مانند احساس و به صورت کلی، ادراک و فرایندهای مربوط به آن را به کنش‌های فیزیکی مغز و اعصاب تحلیل می‌کنند، از بررسی چنین فعالیت‌هایی به مثابه موجودات مجرد و دارای ویژگی‌های غیرمادی محروم‌اند و در واقع، دست این‌گونه مکاتب از رسیدن به چنین واقعیاتی کوتاه است. درحالی که اعتقاد به وجود روح و دوگانگی روح و بدن بر اساس ادله عقلی و یا نقلی (ر.ک: فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۰-۲۴۶؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱؛ نراقی، ۱۳۶۹، ص ۲۷) زمینه بررسی مسائل مربوط به این موجود مجرد و ارتباط آن با بدن را فراهم کرده، دامنه مسائل علوم انسانی را گسترش می‌دهد.

گستره مباحث روان‌شناسی، به مثابه یکی از مهم‌ترین علوم انسانی، در طول تاریخ تحولاتش دستخوش تغییراتی شده است که مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین دلایل آن توسعه و ضیق موضوع آن بوده است (ر.ک: شجاعی، ۱۳۸۵، ص ۲۷-۲۸). انسان به مثابه موجودی که باید رفتارهایش، آن هم با روش تجربی مورد بررسی قرار گیرد، با انسان

به‌مثابه موجودی مرکب از روح و بدن و متمایز از حیوان، احکامی متفاوت دارند و هر یک پرسش‌های پژوهشی ویژه‌ای را در پی دارند. بنابراین، علوم برآمده از این دو نوع تلقی هم با یکدیگر تفاوت‌های جدی خواهند داشت.

اعتقاد به اختیار و اراده آزاد، شرط لازم پذیرش علوم انسانی دستوری است. انسان به حکم اختیارش مسئول است و باید در حوزه‌های فردی و اجتماعی اخلاق و حقوق پاسخگو باشد. در صورتی که فعالیت‌های انسان تحت جبر عواملی مانند تاریخ، جامعه، جنسیت، جغرافیا و ژنتیک قرار گیرد، ارائه دستورالعمل و هنجارهایی برای کنترل رفتارها بی‌معناست، همچنان که بحث از هنجار و ناهنجار، خوب و بد اخلاقی، باید و نباید، درست و نادرست، وظیفه و مفاهیمی دیگر از این قبیل در نظام اخلاقی و تربیتی جایگاهی نخواهد داشت. در این صورت، تنها باید به توصیف آنچه اتفاق افتاده و یا در حال اتفاق افتادن است، اکتفا کرد. بدین سان، کشف علل پدیده‌ها نیز صرفاً برای تکمیل توصیف واقع، مفید است و در مقام پیش‌بینی و جهت‌دهی کنش‌ها بی‌اثر خواهد بود. انسان در این فرض، مانند عروسک بی‌اراده‌ای است که تحولات علوم انسانی را رقم می‌زند و دانشمندان به تماشا و سپس توصیف آن می‌پردازند.

افزون بر این، با پذیرش برخی مبانی انسان‌شناختی مانند وجود سرشت مشترک بین انسان‌ها (ر.ک: رجبی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۴-۱۲۶)، می‌توان گستره مباحث علوم انسانی را فرامکانی و فرازمانی دانست و با تکیه بر این سرمایه خدادادی و از راه شکوفاسازی و تقویت، می‌توان در مسیر تولید علوم انسانی بین‌المللی گام برداشت.

در یک نگاه کلی، می‌توان اصل وجود علوم انسانی دستوری را مبتنی بر پذیرش مبانی ویژه در حوزه انسان‌شناسی دانست. آیت‌الله مصباح‌زیدی با اشاره به این تأثیر مهم می‌فرماید:

موضوع علوم انسانی «انسان» است، و علوم انسانی دستوری مانند اخلاق، سیاست، اقتصاد عملی، و... عمدتاً صبغه ارزشی دارند و قضاوت قطعی درباره این احکام ارزشی مبتنی بر شناخت انسان با تمام ابعاد وجودی اوست. این در حالی است که علم تجربی نمی‌تواند بیش از بُعد مادی انسان را بررسی و اثبات کند... اگر حقیقت انسان فقط همین جسم مادی پنداشته شود که عمر کوتاهی دارد، ارزش‌های اخلاقی و حقوقی او در همین محدوده زندگی دنیوی تعریف و تعیین می‌شوند و نمی‌توان ارزش‌های کلی و مطلق اخلاقی را برای او اثبات کرد (مصباح‌زیدی، ۱۳۹۲ ب، ص ۳۸).

تأثیر در روش علوم انسانی

روش بررسی مسائل علوم انسانی کدام است؟ آیا عقل و یا تجربه بشر برای تحقیق در حوزه علوم انسانی کافی‌اند؟ آیا شهود، الهام، وحی و مسائلی از این دست، در علوم انسان‌کارایی دارند؟ پاسخ قاطع به این پرسش‌ها به نوع نگاه محقق علوم انسانی به «انسان» وابسته است.

با پذیرش هر یک از روش‌های مزبور، زمینه حضور انسان‌شناسی همچنان وجود دارد؛ زیرا برای نمونه، اگر با بررسی ماهیت و ویژگی‌های انسان، به این نتیجه دست یافتیم که بررسی همه‌جانبه انسان متوقف بر استفاده از روش نقلی است، باز هم برای استفاده از آیات و روایات و فهم مفاد آنها در نظر گرفتن مخاطبان و ویژگی‌های آنها شرط لازم

استنباط صحیح به‌شمار می‌رود. این مهم، هنگامی تأثیر آشکار خود را نشان می‌دهد که یک یا چند روایت برای یک یا چند شخص با ویژگی‌های روانی مشخص صادر شده و دستورالعمل‌هایی برای اصلاح کنش آنها ارائه شده باشد. توجه نکردن به این نکته موجب تعمیم ناروا در علوم انسانی، به‌ویژه علوم انسانی هنجاری می‌شود.

افزون‌براین، نوع نگاه به انسان در گزینش روش مطالعه انسان و کنش‌های وی تأثیر مستقیم دارد. روشن است که اگر کسی انسان و کنش‌های وی را صرفاً مادی بینگارد، منحصرأ روش تجربی را برمی‌گزیند. رویکرد رفتارگرایی در روان‌شناسی از این انحصارگرایی روشی رنج می‌برد. در مقابل، اگر کسی مانند پیتر وینچ، انسان را موجودی اعتبارساز بداند، دیگر نمی‌تواند در مطالعات انسانی به روش تجربی اکتفا و اعتماد کند.

همچنین، کنش‌های انسان با سعادت ابدی او ارتباط مستقیم دارند. اما شناخت جزئیات سعادت ابدی و نیز نوع رابطه هر یک از کنش‌ها با سعادت یا شقاوت ابدی انسان با روش تجربی امکان‌پذیر نیست. همچنان‌که عقل انسان نیز بدون کمک گرفتن از وحی نمی‌تواند به چنین معرفت‌هایی دست یابد (ر.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳، ص ۵۰). از این‌رو، باید از روش وحی نیز در حوزه‌های مختلف مطالعات علوم انسانی، از جمله کشف کنش‌های مطلوب و نامطلوب و تبیین، تفسیر، ارزشیابی و کنترل کنش‌های انسانی با توجه به توصیف‌های برآمده از متون دینی بهره برد.

تأثیر در هدف علوم انسانی

یکی از مهم‌ترین اهداف علوم انسانی سامان بخشیدن به فعالیت‌های فردی و اجتماعی انسان و حل معضلات زندگی او در عرصه‌های گوناگون است. مباحث انسان‌شناسی در هدف‌گذاری علوم انسانی تأثیری جدی دارد. مکاتب گوناگون اخلاقی در طول تاریخ گواهی روشن این مدعاست. نگاهی گذرا به مهم‌ترین مکاتب اخلاقی واقع‌گرا، نشان می‌دهد اموری مانند لذت شخصی، آرامش خاطر از راه دنیاگریزی و دوری از لذات دنیوی، دستیابی به قدرت، ارضای عواطف دیگرخواهانه و سود عمومی کانون توجه قرار گرفته، سایر فعالیت‌های انسانی برای دستیابی به موارد مزبور جهت‌دهی شده است (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۷، ص ۱۱۸-۱۳۰). درحالی‌که بر اساس نظریه اخلاقی مکتب اسلام، بالاترین مراتب قرب الهی به‌منزله کمال نهایی در نظر گرفته شده (طوسی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۸۵۰؛ ابن‌طلووس، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۳۳۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۱، ص ۱۴۸)، کنش‌ها بدان سو جهت‌دهی می‌شوند. لازمه روش شناختی دیدگاه مزبور، پذیرش تعدد روش در تحقیقات علوم انسانی از یک سو، و پذیرش روش نقلی برای آگاهی دقیق از رابطه دست‌کم برخی کنش‌ها با کمال نهایی انسان است.

به حساب نیارودن سود و زبان انسان و به عبارت دیگر، کمال و نقص روح و یا ناتوانی انسان عادی از سنجش همه سود و زیان‌های ممکن کنشی خاص، یکی از مشکلات جدی مکاتبی مانند لذت‌گرایی شخصی و سود عمومی است. همچنان‌که نادیده گرفتن رابطه دنیا و آخرت و تأثیر تکوینی فعالیت‌های انسان در دنیا بر سعادت و شقاوت اخروی او، ارزش دنیا را در نظر دنیاگریزان گرفته است. البته سر برخی کنش‌های انسانی دنیاگریزان را باید

در اعتقاد به چرخه مرگ و زندگی جست‌وجو کرد؛ چراکه به اعتقاد ایشان، تنها با کردار شایسته (ترک دنیا) است که می‌توان از رنج دائمی زندگی دنیا رهایی یافت و به آرامش ابدی دست یافت. زندگی حیوان‌وار برخی دیگر از دنیا‌گریزان نیز مبتنی بر برداشت نادرست آنها از حقیقت انسان و تمایز وی از حیوانات است. افزون‌براین، جبرگرایی رواقی که حاصل برداشت نادرست از رابطه اراده انسان با تقدیر الهی است، موجب شده است بی‌اعتنایی به دنیا و تسلیم در برابر حوادث به‌عنوان راهکاری برای دستیابی به فضیلت انسانی و آرامش روانی تلقی شود. داشتن تصور صحیح از رابطه نفس و بدن مانعی جدی برای دنیاگریزی است. فیلسوفان اسلامی بین جوهر عقلی و نفسی این‌گونه تفاوت قائل شده‌اند که اولی در مقام ذات و فعل مجرد است، اما دومی هرچند ذاتاً مجرد است و برای موجود شدن نیاز به ماده ندارد، اما برای انجام برخی کارهایش نیازمند بدن است (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۵۴). چنین موجودی به لحاظ اینکه با بدن در ارتباط است، «نفس» نامیده می‌شود. بنابراین، نفس که برای رسیدن به کمال مطلوبش حرکت دارد و از آن به «حرکت جوهری» تعبیر می‌شود، باید از رهگذر بدن و ارتباط با عالم ماده به کمال برسد. از این‌رو، دنیا دست‌کم به همین میزان، دارای اعتبار و ارزش است و باید برای آن ارزش قائل شد.

آگاهی از ارزش‌های طبیعی نهفته در وجود انسان، همانند قدرت، لذت، عاطفه، همدلی و... و بهره‌گیری درست از آنها، در دستیابی به کمال حقیقی موجب می‌شود این‌گونه نعمت‌های خدادادی به‌عنوان ارزش ذاتی تلقی نشده، رفتارها تنها بدان‌سو جهت‌دهی نشوند، بلکه از این نعمت‌ها، در راستای کمال نهایی انسان و به همان میزان استفاده شود. بنابراین، هدف علوم انسانی باید دستیابی به بالاترین درجات ممکن برای روح انسانی باشد و نیل به این هدف، برای کسی معنا دارد که اصل وجود روح، درجات روح و تکامل نفس را در حوزه انسان‌شناسی بپذیرد.

جاودانگی روح نیز در هدف‌گذاری علوم انسانی تأثیرگذار است. بر اساس این مبنا، نباید اهداف دنیایی و زودگذر را به‌عنوان هدف نهایی علوم انسانی تلقی کرد؛ چراکه زندگی انسان با مرگ پایان نمی‌پذیرد، بلکه انسان برای ابدیت آفریده شده است و در دنیا نیز فعالیت‌های خود را در راستای سعادت ابدی جهت‌دهی می‌کند. بر اساس ابزارانگاری کنش‌های دنیوی انسان، زندگی اصیل و جاودانه انسان بر اساس عملکرد وی در این دنیا شکل می‌گیرد و سعادت و شقاوت اخروی انسان نیز در گرو نوع کنش‌های وی در این دنیا است، بلکه می‌توان گفت: بر اساس ظواهر آیات قرآن کریم، بین کنش‌های انسان و نتایج اخروی آن رابطه‌ای تکوینی و حقیقی برقرار است، نه رابطه قراردادی و اعتباری (بقره: ۱۱۰، ۱۷۴، ۲۲۳ و ۲۷۲؛ آل عمران: ۳۰، ۱۶۱ و ۱۸۰؛ نساء: ۱۰؛ انفال: ۶۰؛ توبه: ۳۴-۳۵؛ هود: ۱۱۱؛ ابراهیم: ۵۱؛ نحل: ۱۱۱؛ کهف: ۴۹؛ لقمان: ۱۶؛ سبأ: ۳۹؛ یس: ۵۴؛ زمر: ۲۴؛ حشر: ۱۸؛ تحریم: ۷؛ مزل: ۲۰؛ نبأ: ۴۰؛ زلزله: ۷-۸؛ ر.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۹۲ الف، ص ۲۴۴-۲۵۱؛ مطهری، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۶۸۷-۶۸۸؛ همان، ج ۲۷، ص ۴۵۶).

پس، هرچند ممکن است هر یک از علوم انسانی برای دستیابی به اهدافی مادی تلاش کنند، اما نباید آنها را به‌عنوان هدف نهایی تلقی کرد، بلکه همگی به‌منزله قوای متعدد برای نفس واحدند. توضیح اینکه، بر اساس انسان‌شناسی صدرایی، از آنجاکه نفس وحدت دارد، اما کارهای گوناگونی انجام می‌دهد (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸، ج ۸،

ص ۱۴۹-۱۵۰؛ همان، ص ۲۲۱). باید برای نفس مراتب و قوایی را در نظر گرفت، به‌گونه‌ای که به وحدت و بساطت نفس لطمه‌ای وارد نشود. این، نفس است که در هر مرتبه از مراتب وجودی خویش کارهایی را انجام می‌دهد. پس، هرچند هر قوه کارآیی ویژه‌ای دارد، اما در مجموع، همه کارها در بستر نفس و توسط او انجام می‌شود. به همین دلیل، هدف عالی علوم انسانی نیز باید دستیابی به بالاترین کمال ممکن برای انسان در نظر گرفته شود، به‌گونه‌ای که این هدف در همه مراحل لحاظ شده، اهداف دیگر، در راستای آن قرار گیرند.

هرچند انسان موجودی کمال‌جو و مطلق‌خواه است و به هیچ حدی از آن قانع نمی‌شود (موسوی‌خیمینی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۲۲۳)، اما با در نظر گرفتن تکامل تدریجی نفس انسان، نباید توقع داشت اهداف متوسط و یا هدف نهایی علوم انسانی یکباره و یا در مدت زمانی غیرکافی محقق شود. فردی که از یک بیماری روانی رنج می‌برد، برای به‌دست آوردن بهبودی خویش باید مراحل را طی کند و انتظار بازیافت سلامتی بدون طی تغییرات تدریجی نفس، انتظاری نابجاست. همچنین، سامان یافتن اوضاع اقتصادی کشوری که با بحران مالی روبرو شده است به آسیب‌شناسی اختلال مزبور، یافتن راهکارهایی برای نجات از بحران و فرصت به‌کارگیری راهکارهای مزبور در مدت زمانی مشخص وابسته است. بنابراین، نابسامانی یک کشور، به لحاظ سیاسی در برهه زمانی خاص ضرورتاً به معنای ناکارآمدی نظام سیاسی آن کشور نیست و باید به رویکرد سیاسی مزبور فرصت ترمیم بحران به وجود آمده داده شود؛ چه بسا انسان که موجودی مختار و دارای اراده آزاد است، نخواهد با نظام سیاسی مزبور همکاری کند و به دلایل گوناگون دست به شورش، کودتا و یا انقلاب بزند. به هر حال، دستیابی به هرگونه هدفی در علوم انسانی نیازمند طی تغییرات تدریجی در فرد و جامعه است.

اعتقاد به تغییر تدریجی نفس بر اثر عوامل درونی یا بیرونی این امکان را برای علوم انسانی فراهم می‌کند که برای کنش‌های انسانی هدفگذاری کرده، سیر دستیابی اختیاری انسان به اهداف تعیین شده را بررسی کند و در صورت وجود خلل در فرایند مزبور به چاره‌اندیشی روی آورد.

تأثیر در توصیف پدیده‌های انسانی

توصیف در علوم انسانی، به معنای ارائه گزارش از واقعیتی در حوزه فعالیت‌های انسانی است. بنابراین، ابتدا باید واقعیت انسان را به درستی شناخت تا بتوان از این حقیقت گزارشی مطابق با واقع ارائه داد.

شخصیت، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هر انسانی است که بر اساس آن، یک فرد از دیگری متمایز می‌شود. در روان‌شناسی درباره شخصیت به صورت مفصل بحث شده است. اما نظریه‌پردازان در تعریف خود شخصیت اختلاف نظر دارند. نگاهی گذرا به توصیف‌های ارائه شده از این ویژگی در روان‌شناسی نشان می‌دهد که چگونه اختلاف دیدگاه اندیشمندان درباره حقیقت انسان، چگونگی تشکیل و تغییر شخصیت و سایر مسائل مرتبط با انسان‌شناسی بر توصیف‌های آنها تأثیرگذار بوده است. برخی اندیشمندان، شخصیت را تألیفی از خلق و خواها، باورها و

اعتقادات، عادات و ملکاتی دانسته‌اند که بر اثر افعال اختیاری انسان حاصل می‌شوند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱ الف، ص ۲۱۴؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۴۶). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این تعریف، اراده و اختیار انسان نقش مهمی در تعریف شخصیت او ایفا می‌کند. بر اساس این تعریف، شخصیت افراد به‌صورت مستقیم و بدون واسطه وابسته به ویژگی‌های جسمانی و ژنتیکی آنها نیست، هرچند مثلاً هورمون‌ها به‌صورت غیرمستقیم و به اصطلاح، به نحو اِعدادی در شناخت‌ها و گرایش‌های انسان و در نتیجه در شکل‌گیری و یا تحول شخصیت وی نقش دارند. با این حال، هرچند عوامل ژنتیکی به‌صورت غیرمستقیم در رفتار انسان تأثیرگذارند (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۲۶۶ و ص ۷۸۸؛ طبرسی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۹۷؛ تمیمی‌آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۲۱ و ۳۴۶)، اما علت تامه نوع خاصی از رفتار نیستند و نمی‌توان با استناد به ژن خوب یا بد، به تبیین واقع‌بینانه و همه‌جانبه از رفتاری ویژه پرداخت (ابن‌بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۸۲-۸۴). این ادعا را می‌توان با استفاده از تحلیل رفتارهای فرزندخوانده‌ها یا دوقلوهای همسان که در دو محیط فرهنگی یا اجتماعی مختلف پرورش یافته‌اند، تأیید کرد و نشان داد که ژن، تنها عامل تأثیرگذار در شخصیت نیست. از این‌رو، توصیف شخصیت با استفاده از مفاهیم ژنتیکی توصیفی واقعی و درست نیست.

افزون‌براین، به نظر می‌رسد شخصیت باید به همان چیزی تعریف شود که حقیقت هر کسی در گرو آن است و همواره باقی می‌ماند (ر.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱ ب، ص ۴۴۳). از این‌رو، انحصار شخصیت در ویژگی‌هایی که نمود ظاهری و خارجی دارند، صحیح به نظر نمی‌رسد. آن‌گونه که فیلسوفان به درستی گفته‌اند، شخصیت هر کسی را باید در نفس متشخص وی و ویژگی‌های ذاتی و اکتسابی آن جست‌وجو کرد.

اگر کسی حقیقت انسان را به وجود مادی‌اش تقلیل دهد، فعالیت‌های او را هم در قالب کنش‌هایی مادی توصیف خواهد کرد. از این‌رو، به توصیفی واقعی دست نخواهد یافت. ارائه‌ی توصیف مادی از پدیده‌ای مانند ادراک انسانی نمونه‌ای از خطای برخی علوم انسانی در مقام توصیف است.

توصیف خود انسان، به‌عنوان موضوع یا بخشی از موضوع علوم انسانی در کارکردهای دیگر این علوم نیز تأثیرگذار است. تعریف انسان به «حیوان مثاله» با تعریف انسان به «حیوان هوشمند» آثار فراوانی در تبیین، تفسیر، پیش‌بینی و کنترل رفتارهای وی دارد. برای نمونه، کسی که به خداوند متعال اعتقاد ندارد و عمداً او را انکار می‌کند بر اساس تعریف اول، اساساً انسان نیست، هرچند قیافه و صورت انسان داشته باشد. آیا فرد درنده‌خوبی که برای رسیدن به ثروت و یا قدرت حاضر است، جان انسان بی‌گناهی را بگیرد، سزاوار نام «انسان» و مقام «انسانیت» است؟ ارائه‌ی هرگونه توصیفی از فرد مزبور به‌عنوان مصداقی از انسان بر اساس تعریف اول ناصواب است. روشن است که ویژگی‌های این فرد را نمی‌توان ضرورتاً ویژگی‌های یک انسان دانست و به‌عنوان صفاتی انسانی از آنها بحث کرد، بلکه با طیف‌سنجی صفات و معیار قرار دادن انسان کامل، می‌توان به صفات اصیل انسانی دست یافت و سایر ویژگی‌ها را در زمره‌ی ویژگی‌های مراتب دیگر نفس قرار داد. حقیقت این است

که انسان از یک سو می‌تواند با صفات و رفتارهای اختیاری خویش از حیوانات پست‌تر شود (اعراف: ۱۷۹؛ فرقان: ۴۴). از سوی دیگر، توانایی دستیابی به مرتبه‌ای بالاتر از مرتبه فرشتگان الهی را هم دارد. انسان بر اساس دیدگاه‌های دیگر، به گونه‌ای متفاوت توصیف شده است. برای مثال، توصیف انسان به حیوانی پیشرفته رهاورد فرضیه جنجالی تکامل داروینی است و توصیف انسان به مثابه موجودی منفعل یا فعال بستگی تام به پذیرش یکی از طرفین جبر یا اختیار دارد. جبرگرایان نیز به طیف‌های مختلفی قابل تقسیم‌اند. انسان شکست‌خورده فروید که برآمده از نگاه بدبینانه روان‌تحلیل‌گری است، ریشه در اعتقاد وی به جبر روانی است. به اعتقاد وی، انسان تحت سلطه و اسیر ژنتیک و طبیعت بشری است (شولتز، ۱۳۷۸، ص ۷۵-۷۶). درحالی‌که رویکرد مبتنی بر اختیار در روان‌شناسی به گونه‌ای کاملاً متفاوت، با نگاه خوش‌بینانه به ظرفیت‌های وجودی انسان، او را موجودی سرنوشت‌ساز و مسئول توصیف می‌کند (همان). بر اساس مبنای اخیر، می‌توان در مقام عمل به درمان بهتر و سریع‌تر بیماری‌های روانی با تکیه بر توان فردی مراجعه‌کننده امیدوار بود؛ چراکه اساساً مراجعه‌کننده می‌خواهد با به‌کارگیری مسئولانه و روشمند راهکارهای ارائه شده توسط درمانگر درمان شود.

تأثیر در تبیین پدیده‌های انسانی

یکی از کارکردهای علوم انسانی، تبیین است. تبیین، به معنای جست‌وجوی علت پیدایش یک پدیده است. همان‌گونه که در فلسفه اسلامی گفته شده است، علت به دو قسم تامه و ناقصه تقسیم می‌شود. به موجودی که وجودش برای پدید آمدن موجود دیگر کافی باشد، «علت تامه» می‌گویند. در صورتی که وجودش برای پیدایش موجود دیگر ضروری، اما غیر کافی باشد، «علت ناقصه» نام دارد (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳ الف، ج ۲، ص ۱۸). هرچند در حوزه تبیین پدیده‌های انسانی ادعای دستیابی به علت تامه یک کنش دشوار است، اما بی‌تردید بر اساس اصل علیت و فروع آن، هر پدیده‌ای علتی متناسب با خود را دارد که ضرورتاً معلول آن است. علوم انسانی، به دنبال دستیابی به هرگونه علتی است که رفتاری را موجب شده است تا بتواند بر اساس آن به قاعده‌ای دست یابد و با پیش‌بینی روش‌مند، رفتار مورد نظر را کنترل و جهت‌دهی کند.

توجه به خیر یا شر بودن طبیعت بشری، یکی از مباحث تأثیرگذار در تبیین است. در این زمینه، چند دیدگاه قابل فرض است (ر.ک: شجاعی، ۱۳۸۵، ص ۴۴-۴۷):

۱. طبیعت انسان خیر است و انجام کارهای شر از سوی انسان، نه به اقتضای سرشت وی، بلکه به دلیل غلبه عوامل درونی بر اوست.

۲. طبیعت انسان شر است و انسان به سوی فساد گرایش دارد. در صورتی که انسان کار خیری انجام دهد، در واقع در مقابل سرشت خود مقاومت کرده و بر آن چیره شده است.

۳. طبیعت انسان نه خیر است، نه شر. این فرض با در نظر گرفتن مبنای جبر و اختیار در افعال انسانی، به نوبه خود به دو فرض دیگر قابل تقسیم است: الف. افراد انسان قابلیت‌ها و استعدادهایی متفاوت از یکدیگر دارند و با به‌کارگیری و جهت‌دهی آگاهانه‌شان می‌توانند کار خیر یا شر انجام دهند؛ ب. افراد انسان در شکل‌گیری شخصیت‌شان مجبورند و خوب بودن یا بد بودنشان بسته به عوامل بیرونی است.

۴. انسان به‌صورت طبیعی هم گرایش به خیر دارد، هم گرایش به شر. درعین‌حال، هر فرد از افراد انسان می‌تواند به تقویت یا تضعیف هر یک از دو گرایش فوق پرداخته، کارهای خیر یا شر انجام دهند. تفاوت این فرض با فرض اول و دوم، این است که در این فرض، گرایش به خیر و شر به صورت مساوی در انسان وجود دارد. درحالی‌که در فرض اول، گرایش به خیر و در فرض دوم، گرایش به شر غالب است.

۵. طبیعت برخی انسان‌ها خیر و طبیعت برخی دیگر، شر است.

گفتنی است، اختلاف اندیشمندان در این مبنای انسان‌شناختی به‌صورت طبیعی در تبیین علل و زمینه پدیده‌های انسانی تأثیرگذار خواهد بود و شاهد تبیین‌های متفاوتی خواهیم بود.

تبیین‌های آماری، اختیار عاقلانه، انگیزه‌ای، کارکردی، ساختاری و... با اهدافی مشخص به دنبال دستیابی به علل فعالیت‌های انسانی هستند. تا آنجا که به تبیین مربوط می‌شود، هنگام استقراء علل، نباید صرفاً به علل مادی یک پدیده اکتفا کرد؛ چراکه با پذیرش بُعد یا ابعاد غیرمادی در وجود انسان، اکتفا به علت یا علل مادی فعالیت‌های انسانی خطاست. به همین دلیل، هنگام توصیه و ارائه دستورالعمل برای درمان رفتاری نابهنجار نباید همواره دست به دامان تغییرات فیزیولوژیکی شد. برای نمونه، هنگامی که فروید در مقام تبیین انگیزه‌های برمی‌آید، می‌کوشد همه رفتارهای انسان را بر اساس سابق زندگی و مرگ تبیین کند. درحالی‌که نیازهای زیستی، تنها نیاز انسان نیستند و انگیزه‌ها معلول نیازهای متعدد انسان هستند. علی‌رغم درست بودن توجه به غریزه جنسی در تبیین برخی کنش‌ها، تأکید بیش از اندازه فروید بر نقش مسائل جنسی در رشد شخصیت، انتقاد برخی نظریه‌پردازان در حوزه روان‌شناسی را برانگیخت و موجب شد وارثان فروید هم قدری از او فاصله بگیرند و دیدگاه‌های دیگری ارائه دهند (ر.ک: لاندین، ۱۳۷۸، فصل ۱۸؛ آیسنک، ۱۳۷۹، ص ۱۲-۱۳). در واقع، نگاه مادی‌گرایانه به نیازهای انسان و توجه نکردن به انگیزه‌های معنوی و الهی یکی از نقاط ضعف روان‌شناسی فرویدی است (ر.ک: شجاعی، ۱۳۸۵، ص ۶۵-۶۸). با این نگاه، نمی‌توان از روان‌شناسی مبتنی بر واقع سخن گفت. علاوه‌براین، نقش اراده به‌عنوان فعلِ نفس (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳ الف، ج ۲، ص ۱۹؛ همان، ص ۹۷)، در تبیین کنش‌های انسان جدی گرفته نشده است. درحالی‌که در رفتارهای آگاهانه انسان و به عبارت دیگر، در کنش‌های انسانی انسان، اراده به‌عنوان متمم در طول دیگر عوامل مقدماتی - از جمله بینش، گرایش، قدرت - نقش ایفا می‌کند (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۰، ص ۴۹). در میان این عوامل مقدماتی نیز بین دانشمندان علوم انسانی اختلاف نظرهایی وجود دارد.

برای نمونه، برخی همانند رفتارگرایان در روان‌شناسی بر دانش تجربی اکتسابی تأکید دارند. درحالی‌که برخی دیگر، شناخت‌ها و احساس‌های فطری را هم پذیرفته‌اند و برایشان نقش مهمی در رفتارهای یک فرد قائل‌اند (ر.ک: شجاعی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۸-۲۳۹). روشن است که اتخاذ هر یک از رویکردهای مزبور در تبیین رفتارهای انسان تأثیرگذار است.

با توجه به وجود تزاخم در عالم طبیعت، روشن است که اندیشمند علوم انسانی گاه به دنبال کشف اسباب تزاخم است تا بتواند با شناسایی آنها علاوه بر ارائه تبیینی درست از وقوع یا عدم وقوع پدیده انسانی خاص، با دستیابی به قانونی کلی رفتارهای آینده‌کنشگر را پیش‌بینی و کنترل کند. قوای انسانی گاه با یکدیگر تزاخم پیدا می‌کنند و هر یک برای دستیابی به کمال خویش عمل می‌کنند. با پذیرش روح و کمالات روحی و اصالت روح، طبیعی است که باید کمالات روحی را مقدم داشت و در مقابل گرایش‌های متضاد مقاومت کرد. بدین‌سان، در مقام تبیین پدیده‌های انسانی نباید صرفاً عوامل مادی را در نظر گرفت و از تأثیر انگیزه‌های غیرمادی بر کنش غافل ماند. اندیشمندی که دل در گرو جهان‌بینی صرفاً مادی دارد، نمی‌تواند کنش‌های صورت پذیرفته با انگیزه‌های غیرمادی را به‌خوبی تحلیل کرده، به عوامل پیدایش آن دست یازد.

با توجه به اینکه کنش‌های انسانی در بستر زمان رخ می‌دهد و بر اساس انسان‌شناسی صدرایی نفس انسان حرکت جوهری دارد، برای کشف علت یک کنش باید مراحل مختلف تغییر تدریجی نفس‌کنشگر را مورد توجه قرار داد و با توجه به اطوار گوناگونی که نفس او طی کرده است به علت یا علل کنش مزبور پی برد. براین‌اساس، می‌توان نظریاتی مانند مراحل روانی - جنسی فروید را از این نظر مثبت ارزیابی کرد؛ چراکه این دیدگاه با در نظر گرفتن اصل تدریج در رشد روانی - جنسی جایگاه هر کنش را نشان داده و قدرت تبیین آنها را بر اساس مراحل مزبور دارد؛ هرچند این نظریه از جهات متعددی قابل مناقشه است.

اختیار و اراده انسان نیز در تبیین پدیده‌های انسانی مؤثر است. دانشمند علوم انسانی هنگام بررسی علل یک کنش باید همه عوامل مؤثر در انتخاب آگاهانه آن را مورد توجه قرار داده، از نقش احتمالی تاریخ، وراثت، جغرافیا، جامعه و... غافل نشود. برای نمونه، تأثیر محیط قبل یا بعد از تولد نوزاد در رفتارهای وی هرچند گریزناپذیر است (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۷۵ و ۶۴۲)، اما نباید علت تامه رفتارهای مزبور تلقی شود. *ابن‌خلدون*، تأثیر مکان و شرایط جوی را بر رفتارهای اختیاری انسان تبیین کرده است (ابن‌خلدون، ۱۹۷۸، ص ۸۲-۹۱). تغییر سطح حوصله افراد در اثر آلودگی هوا، صرفه‌جو بودن و با انگیزه‌تر بودن کویرنشینان، افزایش رفتارهای مجرمانه در کلان‌شهرها، اضطراب فرزندان طلاق، افزایش میزان رضایت از زندگی در میان متأهلان نسبت به افراد مجرد (ر.ک: استفان و همکاران، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵-۲۸۱؛ راس و همکاران، ۱۳۸۰، ص ۱۸۳-۲۴۶)، همگی نشان از نقش محیط در شکل‌گیری و تحول ویژگی‌های شخصیتی و ظهور رفتارهای مناسب با آنها دارند، اما مهم این است که در مقام تبیین، اولاً نقش این‌گونه عوامل نادیده گرفته نشود. ثانیاً، این عوامل به‌عنوان علت تامه تلقی نشوند و حدود تأثیرشان دقیقاً در نظر گرفته شود.

دیدگاه اثبات‌گرایی در جرم‌شناسی، عامل جرم را خارج از اراده و تصمیم مجرم می‌داند. همچنان که بر اساس این دیدگاه در پی تبیین جرم بر اساس تفاوت‌های فردی انسان‌ها در کنار عوامل زیستی و یا روانی ویژه است (وایت و هینز، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱). برای نمونه، سزار لمبروزو، پزشک ایتالیایی قرن نوزدهم (۱۹۰۹-۱۸۳۸)، با ارائه دیدگاه «انسان‌شناسی جنایی» بر اساس نظریه تکامل، طبیعت انسان مجرم را عامل بزهکاری وی دانسته و ایده مجرم مادرزاد را مطرح کرده است. همچنان که محققانی دیگر با همین رویکرد کوشیده‌اند رابطه معنادار ارتکاب جرم را با عواملی مانند بهره هوشی، قد، ساختار کلی بدن برقرار سازند (همان، ص ۱۱۱-۱۱۵؛ ر.ک: وینفری، ۱۳۸۸، فصل سوم). البته اثبات‌گرایان معاصر از این رویکرد دفاع نمی‌کنند و عوامل زیستی - روانی و محیطی را در شکل‌گیری شخصیت افراد مؤثر می‌دانند. درحالی که افزون بر عدم امکان تعمیم نتایج مزبور که بر اساس برخی آزمایش‌ها به‌دست آمده، اراده انسان مهم‌ترین نقش را در شکل‌گیری شخصیت و کنش‌های برآمده از آن به عهده دارد و سایر عوامل را باید زمینه‌ساز اراده انسان دانست: «اهمیت عامل اختیار تا بدان حد است که به عقیده ما، «شخصیت» عبارت است از تألیفی از خلق‌وخوها، معتقدات، عادات، و ملکاتی که بر اثر افعال اختیاری آدمی حاصل می‌آیند» (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱ الف، ص ۲۱۴). بنابراین، عوامل مزبور، اختیار انسان را به کلی سلب نمی‌کنند، هرچند می‌توانند برای انسان برخی محدودیت‌ها را ایجاد کنند. اصلاح شدن کنش مجرمان حقیقتی انکار نشدنی و خط بطلانی بر جبر ژنتیک و یا جبر محیط است.

واکاوی علت یک کنش به شیوه‌های گوناگونی امکان‌پذیر است. استفاده از روش عقلی، تجربی، شهودی، تاریخی، نقلی (کتاب و سنت) و سایر روش‌ها به اقتضا و تناسب مورد می‌تواند تبیین همه‌جانبه در علوم انسانی را در پی داشته باشد. انسان با توجه به محدودیت شناخت‌های خویش، دست‌کم تا آنجا که به سعادت او مربوط می‌شود، از شناخت‌های مبتنی بر کتاب و سنت نیز بهره‌مند است. انسان باید از این سرمایه که توسط خداوند متعال و با واسطه انبیاء الهی به او عنایت شده، در ابعاد گوناگون علوم انسانی - از جمله تبیین - استفاده کند. با توجه به این نکته، روشن است که تبیین به‌دست‌آمده با دیدگاه انحصار روش تحقیقات حوزه علوم انسانی در روش تجربی با تبیین به‌دست‌آمده با دیدگاه امکان تأثیر امور غیرتجربی در انسان و کنش‌های وی و ضرورت تعدد روشی، تفاوتی چشمگیر دارد. به نظر می‌رسد، تبیین همه‌جانبه کنش‌های انسان با بهره‌گیری از روش‌های متناسب امکان‌پذیر است. تنها چنین تبیینی است که در علوم انسانی جامع و معتبر شمرده می‌شود.

تأثیر در تفسیر پدیده‌های انسانی

دستیابی به معانی نهفته در کنش‌های انسانی که در اصطلاح، تفسیر نام دارد یکی از کارکردهای مهم علوم انسانی است. هیچ کاری بدون هدف انجام نمی‌شود. البته این گونه هم نیست که هدف از انجام هر کاری عقلایی باشد. بر اساس پذیرش روح و مراتب آن، چه‌بسا نتیجه یک کار صرفاً برآورده شدن نیازهای نباتی یعنی

تغذیه، رشد و تولیدمثل باشد. همچنان که ممکن است یک کار، برای ارضای نیازهای حیوانی باشد. اما برخی کارها، برآمده از به کارگیری قوه عقل انسانی است. پدیده‌های فردی و یا اجتماعی انسان در صورتی به درستی تفسیر می‌شوند که محقق علوم انسانی فهم درستی از حقیقت انسان و ابعاد وجودی او داشته باشد. با حیوان‌انگاری انسان، کنش‌های وی نیز در راستای تأمین نیازهای حیوانی تفسیر خواهد شد و یا نیازهای متعالی انسانی مورد غفلت قرار گرفته، تفسیر صحیحی از کنش‌های برآمده از آنها به عمل نخواهد آمد. ظاهری در تفسیر کنش‌های انسانی نتیجه غفلت از این مبنای انسان‌شناختی است. آیت‌الله جوادی با اشاره به مراتب طولی و درجات گوناگون نفس انسان و با توجه به نقش آن در کنش‌های وی می‌فرماید:

گاهی نفس انسان در درجه‌ای از ضعف قرار دارد که تنها به پرورش بدن می‌اندیشد و جز خور و خواب، دغدغه دیگری ندارد؛ یعنی ظهور آن در حد نفس نباتی است. چنین انسانی، نامی بالفعل و حیوان بالقوه است... گاهی از این مرحله می‌گذرد، به گونه‌ای که تنها به فکر تغذیه و تنمیه و آرایش نیست، بلکه مسائل عاطفی و نیز برخی امور اجتماعی مانند خدمت به دیگران نیز برای او مطرح است. در این صورت، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است... سپس با گذر از این مرحله و آشنایی با مسائل عقلانی، معارف الهی، عدل و احسان، وحی و رسالت، عصمت و ولایت و امامت و خلافت به منطقه انسانیت قدم می‌گذارد و دیگر برای او مرزی وجود ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۷۵).

تأثیر در پیش‌بینی پدیده‌های انسانی

دانشمند علوم انسانی با دستیابی به علل حقیقی یک کنش، می‌تواند تا حد بسیاری وضعیت مشاهده نشده آینده آن را هم گزارش کند. مباحث انسان‌شناسی در این کارکرد علوم انسانی نیز بسیار تأثیرگذار است. با پذیرش اصالت روح، علوم انسانی درصدد پیشرفت و تکامل روحی افراد برمی‌آیند و برای دستیابی به این هدف تلاش می‌کنند به گونه‌ای برای آنها برنامه‌ریزی کنند که کنش‌ها بدان سمت سوگیری داشته باشد. بنابراین، مدیری که قصد دارد که برای مجموعه خود بودجه سالانه پیش‌بینی کند، افزایش و یا کاهش بودجه بخش‌های مختلف را بر اساس اولویت نیازها تنظیم خواهد کرد. بر اساس مبانی انسان‌شناختی پیش‌گفته، باید افزایش بودجه بخش‌هایی اولویت داده شود که به تقویت کمالات روحی منجر می‌شود، نه اینکه این بخش‌ها تضعیف شده، کمالات جسمی در اولویت قرار گیرند.

افزون بر این، توجه به استعدادها و توانمندی‌های ذاتی افراد انسان، یکی از شرایط پیش‌بینی درست است. با در نظر داشتن این اصل انسان‌شناختی، نمی‌توان با مشاهده یک کنش از فرد یا جامعه‌ای خاص، توقع داشت که همان کنش از فرد یا جامعه‌ای دیگر هم سر بزند؛ زیرا چه بسا رخ دادن پدیده مزبور بر اثر ویژگی‌های بی‌همتای فرد یا جامعه مزبور باشد و در نظر نگرفتن تفاوت‌های فردی یا جمعی موجب چنین تعمیم اشتباهی شده باشد. البته، این مبنا به هیچ روی وجود قوانین عام در علوم انسانی را انکار نمی‌کند، بلکه با اعتقاد به سرشت مشترک انسانی می‌توان همچنان به قانونمندی علوم انسانی پایبند بود. به همین دلیل، پیش‌بینی پدیده‌های انسانی کاملاً موجه است.

هرچند انسان به‌عنوان موجود مختار، همواره با برگزیدن خیر خود به دنبال مطلوبش است. به همین دلیل، هر لحظه ممکن است تصمیمی متفاوت از تصمیم قبلی اتخاذ کند، اما این حقیقت، مانعی پیش روی پیش‌بینی به حساب نمی‌آید. پیش‌بینی درست این است که با احتساب عوامل گوناگون مؤثر بر رفتارهای بعدی انسان، از جمله اختیار، صورت پذیرد. از این رو، علی‌رغم نفی هرگونه برخورد طبیعت‌گرایانه با انسان، منکر امکان تبیین و در نتیجه پیش‌بینی پدیده‌های انسانی نیستیم. البته ادعای پیش‌بینی قطعی هر پدیده انسانی را هم نادرست می‌دانیم؛ زیرا این ادعا تنها از جانب کسی امکان‌پذیر است که به همه عوامل مؤثر در یک کنش و نیز به انگیزه‌های بعدی مؤثر در کنش‌های آینده انسان آگاهی کامل داشته باشد.

همچنین، با توجه به اینکه عواملی مانند جامعه، زمان، مکان، شرایط جسمی و عواملی از این قبیل در پیدایش یک کنش آگاهانه تأثیرگذارند در مقام پیش‌بینی باید چنین عواملی نیز مورد توجه قرار گیرند تا پیش‌بینی واقع‌بینانه و دور از هرگونه آرزواندیشی صورت پذیرد. برای نمونه، هنگام تنظیم چشم‌اندازی بیست ساله برای یک مؤسسه علمی باید همه عواملی که در عملکرد آن مؤسسه می‌توانند تأثیرگذار باشند در نظر گرفته شود. گاه، نیروی انسانی مشغول به کار در یک مؤسسه قابلیت رساندن آن را به بالاترین مراتب علمی در سطح بین‌الملل دارند، اما موانعی موجب می‌شود تلاش‌های شبانه‌روزی آنها نتیجه پیش‌بینی شده را به بار نیاورد. این حقیقت، نشان از آن دارد که همه عوامل به درستی محاسبه نشده‌اند.

تأثیر در کنترل پدیده‌های انسانی

پس از ارزشیابی فعالیت‌های انسانی، باید در راه تضعیف و یا از بین بردن رذائل گام نهاد و فضائل را تقویت کرد. منظور از کنترل پدیده‌های انسانی، تقویت، تضعیف و یا اصلاح کنش‌های انسان است. انسان‌شناسی در این راستا نیز تأثیرگذار است. با نگاهی مادی و صرفاً حیوانی به انسان، توصیه‌های علوم انسانی برآمده از آن هم در راستای تقویت همین بُعد خواهد بود. برای نمونه، می‌توان به توصیه‌های روان‌شناسی فرویدی اشاره کرد که ریشه بیماری‌های روانی را سرکوب شدن غریزه جنسی می‌دانست و برای جلوگیری از آنها، آزادی جنسی در جامعه را توصیه می‌کرد. از این رو، نوع نگاه به حقیقت انسان در کنترل پدیده‌های انسانی مؤثر است.

یکی دیگر از مسائل مهم انسان‌شناختی، تفاوت‌های فردی انسان‌هاست. همان‌گونه که هر فرد انسانی سلیقه‌ها و نیازهایی متفاوت از فرد دیگر دارد، چه‌بسا مردان سلیقه‌ها و نیازهایی متفاوت از زنان داشته باشند. توجه به این نکته، هم در تبیین رفتارهای آنها تأثیرگذار است، هم در ارزشیابی و کنترل آنها. قوی‌تر بودن عواطف و احساسات در زنان، آنها را بیشتر به سمت فعالیت‌های هنری و ظریف می‌کشاند و تأثیری جدی در کنش‌های آنها در برابر ناملايمات و دشواری‌های زندگی دارد. بنابراین، هنگام واگذاری یک مسئولیت به مرد یا زن باید ویژگی‌های مزبور را لحاظ کرد. تفاوت‌های احکام زن و مرد در حوزه فقه و سیاست را می‌توان با توجه به این ویژگی بازخوانی کرد.

توجه به مراتب نفس نشان می‌دهد که علوم انسانی باید تقویت مرتبه انسانی نفس را در اولویت قرار دهد. همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد، هر یک از نیازهای نباتی، حیوانی و انسانی مقتضی فعالیتی خاص در مرتبه‌ای ویژه از مراتب نفس هستند. در مقام کنترل فعالیت‌های انسانی مراقبت از حد هر مرتبه ضروری است. بنابراین، با در نظر گرفتن هدف والای انسانی، هر دسته از نیازها حداکثر باید به میزانی که به هدف لطمه نزنند، برآورده شود. موفقیت در این مرحله، به تشخیص صحیح نیازهای هر مرتبه از نفس وابسته است. برای مثال، در صورتی که نیاز مرتبه حیوانی، نیاز روح در مرتبه انسانی تلقی شود، دستورالعمل‌ها و توصیه‌های علوم انسانی نیز معطوف به برآوردن نیازهای حیوانی و در نتیجه تقویت همان بُعد از روح خواهد شد و در واقع، انسان از آن جهت که انسان است مورد غفلت قرار می‌گیرد و علوم انسانی به بیراهه می‌رود. یکی از نمونه‌های انحراف روان‌شناسی به‌عنوان علمی انسانی، دیدگاه رشد روانی - جنسی فروید است که بر اساس آن، جهت‌گیری رفتارها با توجه به نیازهای زیستی، به‌ویژه نیاز جنسی صورت می‌پذیرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۰/آبان/۲۶؛ همو، ۱۳۸۲، ص ۲۲؛ همو، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۳۸-۲۳۹). باید توجه داشت که هر نیازی که انسان احساس می‌کند، به‌معنای آن نیست که آن نیاز، نیازی انسانی است و ضرورتاً و همواره باید به صورت کامل برآورده شود. اموری مانند لذت مادی و قدرت بدنی هرچند مطلوب طبیعی انسان است، اما جهت‌دهی کنش‌ها به سمت آنها به‌معنای تقویت بُعد حیوانی انسان است. از این‌رو، برآوردن همیشگی آنها ضروری نیست، بلکه تنها در راستای رسیدن انسان به کمال حقیقی‌اش و به همان میزان باید برآورده شود. به همین دلیل، گاه باید از لذات دنیوی و یا قدرتهای مادی گذشت. بدین‌سان شناخت نیازهای حقیقی انسانی و تلاش برای برآوردن آنها در کنترل پدیده‌های انسانی تأثیر دارند.

آنچه گذشت، به‌معنای نادیده انگاشتن نیازهای مادی نیست، بلکه بین نیازهای گوناگون انسان مراتب طولی برقرار است و برآورده شدن نیاز هر مرتبه تنها برای دستیابی به مرتبه بالاتر ضروری است. آنچه مهم است، باقی‌ماندن در مراتب مادون انسانی و تلاش برای گذر از آن است. علوم انسانی دستوری باید زمینه ارتقاء انسان از مرتبه حیوانی به مرتبه انسانی را فراهم کنند.

توجه به امکان تغییر و تحول در نفس انسانی با توجه به حرکت جوهری آن، امکان کنترل فعالیت‌های انسانی را فراهم می‌کند. تغییر تدریجی نفس این نکته را خاطرنشان می‌سازد که توقع اصلاح یا تغییر دفعی رفتاری نابخاست و همان‌گونه که مثلاً، یک صفت به تدریج در انسان به صورت ملکه در آمده است، تغییر آن هم به تدریج و با فراهم شدن مقدمات لازم رخ می‌دهد. انقلاب‌های سیاسی و فرهنگی به همین صورت رخ می‌دهند. برای تغییر رفتاری سیاسی در یک جامعه باید با آگاهی‌بخشی، موانع پیش‌رو را از میان برداشت و با انگیزه‌بخشی و ایجاد مشوق‌های لازم زمینه را به تدریج و در بستر زمان برای تغییر مزبور فراهم کرد. توجه به این مبنای انسان‌شناختی از ناامیدی در تقویت، اصلاح و یا تغییر کلی یک رفتار جلوگیری می‌کند و توجیهی معقول برای رفتار مصلحان

اجتماعی به حساب می‌آید. بنابراین، ارائه دستورالعمل و توصیه برای جهت‌دهی کنش‌ها باید بر اساس جدول زمانی مشخص و با توجه به تغییرات تدریجی نفس انسانی صورت پذیرد.

انسان‌ها بر اساس دیدگاه برگزیده، دارای مشترکاتی هستند. نگاهی اجمالی به بحث‌های مطرح شده درباره انسان در طول تاریخ، نشان از اشتراک بحث‌ها در برخی موضوعات انسان‌شناختی دارد. این حقیقت، گواه وجود «طبیعت آدمی» است (تریگ، ۱۳۸۲، ص ۵). با پذیرش سرشت مشترک انسانی می‌توان بر اساس قوانین عام شکل گرفته در علوم انسانی به جهت‌دهی پدیده‌های انسانی پرداخت و برای حل معضلات مشابه، راهکارها و دستورالعمل‌های مناسب ارائه کرد. در مقابل، با انکار طبیعت مشترک انسانی دیگر جایی برای علوم انسانی دستوری باقی نمی‌ماند و کار اندیشمند علوم انسانی بررسی پدیده‌های منحصر به فرد است. این دسته از علوم، خاصیت تعمیم‌پذیری و کارایی عام خود را از دست خواهد داد. با اثبات اصل یا اصولی مشترک بین انسان‌ها می‌توان از علوم انسانی اسلامی فراگیر سخن به میان آورد؛ آن دسته از علوم انسانی که به قوم، کشور، جنسیت و زمان ویژه‌ای اختصاص ندارند و به تعبیر دیگر، بین‌المللی هستند.

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناختی که تأثیر گسترده‌ای در علوم انسانی دارد، اراده و اختیار انسان است. در صورتی می‌توان امکان کنترل پدیده‌های انسانی را موجه دانست که اختیار انسان پذیرفته شود؛ چراکه انسان‌ها با اراده‌های فردی خویش سرنوشت خود و احياناً افراد دیگر را هم رقم می‌زنند. البته به تأثیر عوامل غیرارادی در اراده نیز باید توجه داشت و در مقام کنترل یک رفتار، باید تأثیر منفی عوامل مزبور را کاهش داد و یا از بین برد. با این مبنا، تأثیرگذاری جمع بر افراد را باید در واقع، تأثیرگذاری برآیند کارکرد افراد بر برخی دیگر از افراد دانست. از این‌رو، تغییر یک رفتار رایج ناهنجار توسط مصلح اجتماعی، ممکن، اما دشوار است. باید با تغییر در آگاهی، انگیزه و اراده افراد، زمینه را برای انتخاب صحیح توسط کنشگران فراهم کرده، رفتار مزبور را کنترل کرد. با تقویت و یا تضعیف اراده یک فرد یا مجموعه‌ای از افراد می‌توان رفتارهای آنها را به سوی هدف مطلوب جهت‌دهی کرد.

انسان که علاوه بر شناخت‌های فطری، عقلی، تجربی و تاریخی، از شناخت نقلی (کتاب و سنت) نیز بهره‌مند است. برای نیل به کمال نهایی، باید از دستورالعمل‌های مبتنی بر وحی نیز بهره‌گیرد. دین اسلام که به اقتضای جامعیت و جاودانگی‌اش برآورنده همه نیازهای انسانی است، به نیازهای غیرمادی انسان نیز توجه داشته، راه دستیابی به سعادت ابدی را به انسان نشان داده است. توجه به این حقیقت، لزوم استفاده از وحی و روش وحیانی را به دانشمند علوم انسانی گوشزد می‌کند. بر این اساس، علمی انسانی که صرفاً بر شناخت‌های انسانی تکیه دارند، نمی‌توانند ضامن سعادت ابدی باشند و تنها دستورالعمل‌هایی معتبرند که با محتوای دین سازگار باشند و یا دست‌کم با آن سازگار نباشند.

با در نظر گرفتن رابطه صفات و رفتار اختیاری انسان در دنیا و آثار تکوینی آنها در دنیا و آخرت، تکلیف دستورالعمل‌های علوم انسانی نیز روشن می‌شود. توصیه‌های علوم انسانی نباید صرفاً معطوف به اهداف و پیامدهای

دنیوی کنش‌ها باشد، بلکه چه‌بسا پیامدهای اخروی ناگوارِ یک رفتار موجب شود یک روان‌شناس از برخی توصیه‌ها و راهکارها امتناع ورزد. از این‌رو، اکتفا به روش‌های عقلی و تجربی در ساحت علوم انسانی نارواست و استفاده از روش نقلی (کتاب و سنت) ضروری است.

به نظر می‌رسد، رسالت اصلی علوم انسانی این است که زمینه‌نیل انسان به کرامت اکتسابی را فراهم کند. از این‌رو، کارکردهای توصیف، تبیین، تفسیر و پیش‌بینی در علوم انسانی، باید به‌عنوان مقدمه برای این هدف عالی لحاظ شوند و کنترل کنش‌ها بر اساس این معیار صورت پذیرد.

نتیجه‌گیری

یکی از پرسش‌های اصلی در حوزه فلسفه علوم انسانی، این است که علوم انسانی کدام انسان را بررسی می‌کنند و چه ویژگی‌هایی از این موجود را کانون توجه قرار می‌دهند؟ بی‌تردید تفاوت در مباحث انسان‌شناختی به‌صورت مستقیم در گوناگونی علوم انسانی برآمده از آنها تأثیرگذار است. اختلاف در مبانی انسان‌شناختی، گاه موجب افزایش گستره مباحث علوم انسانی شده و گاه دایره آن را تنگ کرده است. همچنان‌که نوع نگاه به ابعاد وجودی انسان موجب انحصارگرایی روشی و یا کثرت‌گرایی روشی شده است. پذیرش یا عدم پذیرش اصل وجود روح، درجات روح، تکامل تدریجی نفس، رابطه نفس و بدن، جاودانگی روح و رابطه کنش‌های انسان با سعادت وی در هدفگذاری علوم انسانی تأثیرگذارند. همچنین، با توجه به کارکردهای گوناگون علوم انسانی از یک سو و با در نظر گرفتن هر دو بُعد توصیفی و هنجاری علوم انسانی روشن شد که مسائل انسان‌شناسی به روشنی و به‌صورت مستقیم در توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی و کنترل پدیده‌های انسانی تأثیرگذارند. در واقع، می‌توان گفت: به یک معنا، مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی در مقایسه با سایر مبانی علوم انسانی، از اهمیت بیشتری برخوردار است و این دسته از مبانی، تأثیری بسیار در اختلاف دیدگاه‌های موجود در ابعاد توصیفی و دستوری علوم انسانی دارد.

منابع

- آیسنک، هانس یورگن، ۱۳۷۹، *افول امپراتوری فرویدی*، ترجمه یوسف کریمی، تهران، سمت.
- ابن‌بابویه، محمدبن علی، ۱۳۸۵، *علائل الشرائع*، قم، کتابفروشی داوری.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن‌بن محمد، ۱۹۷۸، *مقدمه ابن‌خلدون*، بیروت، دارالقلم.
- ابن‌طاووس، علی‌بن موسی، ۱۴۱۸ق، *الاقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة*، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- استفان، والتر جی و همکاران، ۱۳۸۰، *روان‌شناسی اجتماعی: روابط میان گروهی، انحراف اجتماعی، شخصیت و رفتار اجتماعی*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- پاینده، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، *نهج‌الفصاحه*، چ چهارم، تهران، دنیای دانش.
- پروین، لارنس و اولیور بی. جان، ۱۳۸۱، *شخصیت: نظریه و پژوهش*، ترجمه محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران، آیتز.
- تریگ، راجر، ۱۳۸۲، *دیدگاه‌هایی درباره سرشت آدمی (رویکردی تاریخی)*، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تمیمی‌آمدی، عبدالواحدبن محمد، ۱۴۱۰ق، *غررالحکم و دررالکلم*، محقق / مصحح: سیدمهدی رجائی، چ دوم، قم، دارالکتاب الإسلامی.
- جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *تسنیم*، تحقیق احمد قدسی، چ پنجم، قم، اسراء.
- حسن‌زاده‌آملی، حسن، ۱۳۸۱، *الحجج الباقية على تجرد النفس الناطقة*، قم، دفتر تبلیغات.
- راس و همکاران، ۱۳۸۰، *روان‌شناسی اجتماعی: رویکردی جدید به اسناد و ادراک اجتماعی، اجتماعی شدن در دوران بزرگسالی*، *نقش مرد و زن در جوامع کنونی*، ترجمه جواد طهوریان، مشهد، آستان قدس رضوی.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۰، *انسان‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- شجاعی، محمدصادق، ۱۳۸۵، *دیدگاه‌های روان‌شناختی حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- شولتز، دوان، ۱۳۷۸، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یوسف کریمی و همکاران، چ دوم، تهران، ارسباران.
- صدرالمآلهین، ۱۳۶۸، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، قم، مکتبه المصطفوی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۶، *نهایة‌الحکمة*، تعلیقات استاد فیاضی، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- طبرسی، حسن‌بن فضل، ۱۴۱۲ق، *مکارم‌الأخلاق*، چ چهارم، قم، شریف رضی.
- طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۱۱ق، *مصباح‌المنتهجد و سلاح‌المتعبد*، بیروت، فقه الشیعة.
- فیاضی، غلامرضا، ۱۳۸۹، *علم‌النفس فلسفی*، تحقیق محمدتقی یوسفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، محقق / مصحح: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- لاندین، رابرت ویلیام، ۱۳۷۸، *نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی (تاریخ و مکتب‌های روان‌شناسی)*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، مؤسسه نشر ویرایش.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحارالانوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- محیطی اردکان، محمدعلی، ۱۳۹۲، «پیشینه رابطه علم و دین در اسلام و غرب»، *معرفت*، ش ۱۸۸، ص ۲۹-۴۲.
- مصباح، مجتبی، ۱۳۹۷، *فلسفه اخلاق: سلسله دروس مبانی اندیشه اسلامی ۴*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰، *به سوی خودسازی*، نگارش کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۱، *در پرتو آفرختن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۲، *کاوش‌ها و چالش‌ها*، تحقیق و نگارش: محمدمهدی نادری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

- _____، ۱۳۸۳ الف، آموزش فلسفه، چ ششم، تهران، مؤسسه امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۳ ب، به سوی او، تحقیق: محمدمهدی نادری قمی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۱ الف، جامعه و تاریخ در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۱ ب، معارف قرآن: خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۲ الف، انسان‌شناسی در قرآن، تنظیم و تدوین: محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۲ ب، رابطه علم و دین، تحقیق و نگارش: علی مصباح، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۲ ج، سیمای سرافرازان، تدوین و نگارش: کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۰/۰۸/۲۶، سخنرانی آیت‌الله مصباح در همایش ملی جنسیت. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، مجموعه آثار، چ هشتم، قم، صدرا.
- _____، موسوی خمینی، سیدروح‌الله، بی تا، صحیفه امام، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- _____، نراقی، ملا محمدمهدی، ۱۳۶۹، انیس الموحدین، مقدمه حسن حسن‌زاده‌آملی، چ دوم، تهران، الزهراء.
- _____، وایت، راب و فیونا هینز، ۱۳۸۳، جرم و جرم‌شناسی: متن درسی نظریه‌های جرم و کجروی، ترجمه علی سلیمی با همکاری محسن کارخانه و فرید مخاطب قمی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- _____، وینفری، توماس ال، ۱۳۸۸، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه سیدرضا افتخاری، گناباد، دانشگاه آزاد اسلامی.